موسیقی

در حاشیه برگزاری دومین سوگواره ملی آیین‌ها، نواها و آواهای عاشورایی در شیراز

فراتهران درآینه آیین‌ها

■ هاشم کرونی

ایران سرزمینی رنگارنگ و متنوع است که اقوام و طوایف گوناگونی را در خویش جای داده و به تبع آن، باورمندی و اصول و فروع عقاید آنان را نیز تا حد زیادی پذیرفته و آیین‌ها و مناسک متعددی را در آغوش پذیرش گرفته است. دنیا نیز به خوبی با مفهوم مناسک و آیین‌ها آشناست اما آنچنانکه برخی صاحبنظران حوزه مردم‌شناسی معتقدند در دوران مدرن و پسامدرن شاهد سکولاری شدن یا تلاش برای سکولاری کردن مناسک سنتی و دینی نیز بوده‌ایم که گاه به وسیله مخالفان این مناسک انجام می‌گیرند که تمایل به از میان بردن‌شان دارند و گاه برعکس (مثلاً در کلیسای کاتولیک) برای تلاش به محبوبیت بخشیدن و نو کردن مناسک قدیمی و جذب گروه‌هایی چون جوانان و زنان به آیین‌ها باورهای قدیمی است. در چنین وضعیتی رفتن سراغ مسئله‌ای مهم چون آیین‌ها، نواها و مناسک عاشورایی اهمیتی دوچندان می‌یابد، خاصه آنکه این آیین‌ها نه در مناطق شهری و پرجمعیت که برآمده از اصیل‌ترین مناطق جغرافیایی کشور بوده و در بطن خویش مفاهیم مهمی را منتقل می‌کنند.

برگزاری دومین سوگواره ملی آیین‌ها، نواها و آواهای عاشورایی در شیراز، شهری که در پیشینه تاریخی خویش به عنوان سرزمین شعر و هنر شناخته‌شده و در روزگار ما نیز رهبر معظم انقلاب از آن به عنوان سومین حرم حضرات اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) در ایران اسلامی یاد کرده‌اند آن هم به همت مشترک حوزه هنری و مجموعه‌های مردم‌نهاد جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، حرکتی مهم است که رفته‌رفته می‌تواند تبدیل به یک نهاد شود.

در دومین دوره این سوگواره یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها توجه به برخی سنت‌های روستایی در عزاداری‌ها بود، به نحوی که مراسم اجراشده از سوی استان‌هایی نظیر خراسان‌جنوبی یا اصفهان به نام و برآمده از یک روستا بود که هم از لحاظ فرم اجرایی و هم از نظر درونمایه حاوی سادگی و صمیمیت کم‌نظیر از فرم‌های ساده نمایشی بود، به نحوی که هر دو آیین در فرمی دایره‌وار که نشانه وحدت و تداوم و پیوستگی این رویداد هم در طول و هم در عرض زمان بود، اجرا می‌شد. همچنین بهره‌مندی از حضور زنان آن هم در دو اجرای استانی از دو استان جنوبی هرمزگان و بوشهر و اجرای لالایی از سوی خانم بحرانی که با اجرای لالایی در تیتراژ سریال مطرح مختارنامه و به مدد پخش‌های متعدد آن به نام و صدایی آشنا برای مخاطبان نواها و نغمات مذهبی تبدیل شده است، در نوع خود یک کار مهم بود.

کنار هم قرار گرفتن گروه‌های مذهبی و به‌اصطلاح هیئتی در کنار گروه‌های هنری فضایی تلفیقی را به وجود آورده بود که در تقویت روحی هر دو گروه مؤثر بود؛ از سویی اهالی هنر و گروه‌های به‌اصطلاح هنری و موسیقایی به وضوح می‌دیدند که اثر مذهبی‌شان از سوی توده‌های عمیقاً مذهبی جامعه مورد اقبال قرار گرفته و بی‌ترس از هر برچسبی شنیده می‌شوند و از دیگر سو هنرمندان هیئتی نیز عمل آیینی خویش را به مثابه عمل هنری بر صحنه کار هنری در رسمی‌ترین سالن شهر شیراز روی صحنه می‌برند و کسی نیز به آنها برچسب غیرهنری بودن نمی‌زند.

تدوین کلیپ‌های هنری خوش‌ساخت و حرفه‌ای در فضای مجازی از آثار دوره اول و آثار همین دوره نیز نوید آن را می‌دهد که بسیاری از این آیین‌ها در قالبی باکیفیت ثبت و ضبط تصویری شده و می‌توان امیدوار بود سندی خوب و ارزشمند از این آثار برجای بماند تا خدای‌ناکرده در آینده افسوس نخوریم که فلان آیین از دست رفته است، چونان که برخی آیین‌های اسطوره‌ای و باستانی سرزمین‌مان نظیر آیین سووشون که در گذشته در مناطق مختلف ایران‌زمین برپا می‌شده، امروزه تنها در گوشه‌ای از ایران فرهنگی و نه در ایران جغرافیایی یعنی در نواحی آسیای مرکزی که در روزگاری نه‌چندان دور پاره‌ای از این خاک بودند با آن شکل و شمایل تقریباً کامل اجرا می‌شود، بنابراین دریغ‌مان می‌آید که چند صباحی دیگر آیین‌هایی که ریشه در اعتقاد و باور ما دارند، خدای‌ناکرده در گذر مدرنیته و عصر ارتباطات مجازی از بین بروند و هیچ سند و تصویری هم از آنها بر جای نمانده باشد، امید که کارهایی از این دست بیشتر و بیشتر شوند تا این آیین‌ها نیز رنگ مانایی و ماندگاری بیشتری بگیرند.

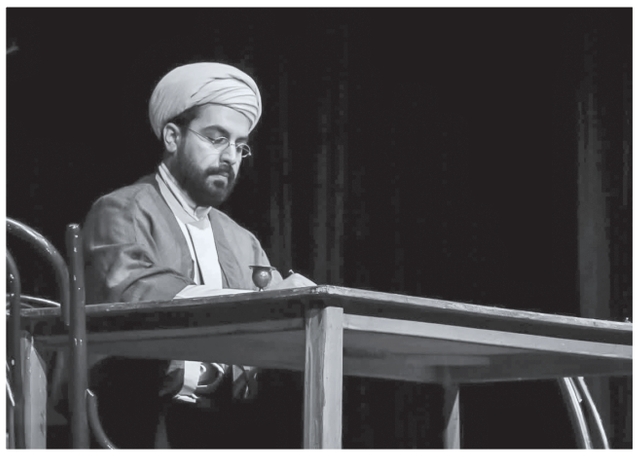

ریحانه رضایی | دریافتی

گفت‌وگو

گفت‌وگو با علی مجیدپور، کارگردان نمایش «آشیخ محمد»

قهرمان ایران در قاب تئاتر تبریز

■ فرهاد باغشمال

نمایش «آشیخ محمد» که مردادماه در سالن تئاتر شهر تبریز روی صحنه رفت، روایتی از زندگی مجاهدانه «شیخ محمد خیابانی» است؛ مردی که حضور پررنگ او در صحنه نهضت مشروطه، یکی از افتخارات دیار آذربایجان در تاریخ ایران به شمار می‌رود. این نمایش که به همت حوزه هنری استان آذربایجان‌شرقی تولید شده است، با بازی هنرمندانی از جمله میثم حبیبی، احد مبصری، رحیم عباس‌زاده، مسعود سلیمانی، رضا موسوی، امید پوررضا، میلاد جوادی و یاشار اسکندری و به کارگردانی علی مجیدپور به نمایش درآمد و با استقبال مردم تبریز مواجه شد. در کوران اجراهای نمایش «آشیخ محمد» از علی مجیدپور، کارگردان نمایش خواستیم ساعتی را مجال گفت‌وگو درباره این نمایش بدهد. برای کسی مثل او که در یک جا آرام و قرار ندارد، تعیین وقت سخت بود و با چند بار قرارومدار نافرجام، در نهایت این گفت‌وگو انجام شد.

■■■

خودتان را معرفی کنید. کار نمایش را از کجا شروع و تا رسیدن به این مرحله چه مسیری را طی کردید؟

تحصیلاتم کارشناسی ارشد کارگردانی نمایش است. در این مسیر استادانی بودند که به من کمک کردند و به رحمت خدا رفتند، مثل مرحوم اسد صادقی و استادانی که هنوز در قید حیات هستند مثل حمید فرج‌زاده، شهرام خدایی و سعید نجفیان که من این حضور را ارزشمند می‌دانم و قدردان‌شان هستم. این استادان دست مرا گرفتند و پا به پا جلو بردند و کمک کردند. بسیار خوشحال و شاکرم استادانی که در مسیر حرفه‌ای من قرار گرفتند، انسان‌های اخلاقمداری هستند و تأکیدشان این بود که اخلاقیات را به هنر ترجیح دهم. امیدوارم بتوانم شاگرد خوبی برای آنها باشم.

مهم‌ترین کارهای نمایشی را که انجام داده‌اید، بگویید.

من بعد از سال‌ها شاگردی و یادگیری از استادانم، سال ۷۹ اولین نمایشم را روی صحنه بردم که اسم آن «بعد از یک نمایش» بود. برای انجام این کار هم از استادانم آقای خدایی و فرج‌زاده اجازه گرفتم. این کار همان سال در جشنواره تئاتر سوره مقام اول کارگردانی، طراحی صحنه و بازیگری را از آن خود کرد. به عنوان اولین تجربه برایم بسیار خوب بود. آخرین نمایش قبل از نمایش «آشیخ محمد» هم نمایش «یک حبه انگور» است که در جشنواره تئاتر رضوی مقام اول را به دست آورد و اولین اثری خواهد بود که در جشنواره فجر ۱۴۰۲ روی صحنه می‌رود.

نمایش «آشیخ محمد» چگونه در مسیر زندگی کاری شما قرار گرفت؟

من به چند نمایش که به جریانات دوران مشروطه ارتباط داشت، مثل نمایش‌های ستارخان و باقرخان تعلق خاطر خاصی پیدا کرده بودم، نه فقط به خود مشروطه بلکه به تمام آن انسان‌هایی که برای پیشرفت جامعه زحمت کشیده بودند؛ کسانی که در زمانش از جان، مال، خانواده و وقت‌شان گذشتند تا جامعه ما امروز به اینجا برسد که روی پای خودش بایستد. شیخ‌محمد خیابانی هم یکی از پیشگامان انسان‌های بزرگ بود. در وقایع تاریخی ۱۰۰ سال اخیر مثل انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس برخی افراد و قهرمان‌ها بسیار زیاد و خوب مطرح شده اما برخی در گمنامی مانده‌اند. افرادی مثل ثقه‌الاسلام، علی مسیو و دواچی هم جزو همین گروه هستند. شیخ‌محمد خیابانی هم از این مظلومان دوران مشروطه است که حتی در خود تبریز هم زیاد به زندگی‌شان پرداخته نشده است. این شهید عزیز برای مشروطه زحمات زیادی کشیدند و به وقتش در برابر تبعید تمکین کردند و بعدها به مبارزات‌شان ادامه دادند و در راه هدف از جان‌شان گذشتند. این مظلومیت و زیبایی زندگی ایشان مرا به این فکر انداخت که درباره ایشان مطالعه کنم و این مطالعات مظلومیت‌شان را بیشتر مشخص کرد. به عنوان کسی که سال‌ها در زمینه هنرهای نمایشی کار کرده‌ام، تصمیم گرفتم زندگی ایشان را در قالب هنر نمایش عرضه کنم.

با متن نمایش آشیخ محمد چگونه آشنا شدید، آیا خودتان آن را به نویسنده سفارش دادید؟

متن نمایش سفارش حوزه هنری آذربایجان‌شرقی به آقای نادر ساعی‌ور بود. من به واسطه مدیر دفتر هنرهای نمایشی حوزه هنری استان با متن مواجه شدم و آن را خواندم. «آشیخ محمد» کار بسیار خوب و با رویکرد تازه‌ای بود، نثر و ادبیاتی داشت که مخاطب را با خودش همراه می‌کرد. خوشحالم که با وجود سختی‌های زیاد در طول انجام کار این نمایش در حال حاضر با استقبال خوب مخاطبان روی صحنه می‌رود.

> دوست نداشتم مخاطب وقتی از سالن نمایش بیرون می‌آید، خود را مجاهد و در جایگاه شیخ محمد بداند. بیشتر دوست دارم مخاطب به این نتیجه برسد که عجب! این وجه از زندگی شیخ هم وجود داشت. سیاست و مقاومت فردی هم وجود داشته و مشروطه صرفاً صدای توپ و تفنگ نبود

با توجه به حواشی مرتبط با کارهای تاریخی به ویژه در منطقه آذربایجان و اینکه هر فکر و قشری سعی در مصادره شخصیت‌های تاریخی به سمت خود دارد، آیا از اجرای چنین نمایشی ترس و واهمه نداشتید؟

من و دوستانم که در این کار همراهم هستند، به هر قیمتی پای اعتقادمان می‌ایستیم. در موارد اینچنینی با انواع و اقسام روش‌ها و راه‌ها می‌خواهند با هنرمند مقابله کنند. به ویژه یک موضوع بسیار وحشتناک درباره کشته‌شدن شیخ مطرح کردند. این باعث می‌شد دست به عصاتر راه برویم تا اینکه نامه‌ای اصیل کشف شد که یک قزاق تبریزی به فرمانده‌اش می‌نویسد که در جریان کشتن و شهادت شیخ محمد خیابانی حاضر بودم. این موضوع باعث شفاف‌تر شدن موضوع شهادت شیخ محمد خیابانی شد. خیال‌مان از این بابت راحت شد و مصمم‌تر به راه خود ادامه دادیم و با خودم گفتم که این هم ستاره جدیدی است که مسیر ما را روشن‌تر می‌کند. شیخ محمد برای این شهر و کشور جانش را فدا کرده است، بنابراین هزینه دادن در راه چنین اشخاصی حداقلی‌ترین کار ممکن است.

با توجه به محتوای سنگین کار از فرایند انتخاب بازیگر بگویید.

کار هر چقدر که سخت‌تر و سنگین‌تر باشد، نتیجه آن لذتبخش‌تر است. در سلیقه کارگردانی خودم برای کاراکترهای مختلف دو بازیگر انتخاب می‌کنم. هیچ وقت به نفر سوم فکر نمی‌کنم. اگر نفر اول و دوم نباشند، کار را تعطیل می‌کنم اما به انتخاب نفر سوم نمی‌رسم. انتخاب بازیگر برای یک نقش جزو اصلی‌ترین مقوله‌های یک نمایش است. چون باورم این است که این فرد آن شخصیت را بازآفرینی می‌کند. برای مثال هیچ کس نمی‌تواند نقش مالک را مثل داریوش ارجمند بازی کند یا آقای فتحی توانست عمروعاص را در زندگی معاصر ما معنی ببخشد و زنده کند. ما مسیر سختی را رفتیم و این سختگیری در انتخاب بازیگر هم مزید بر علت بود. این کار به خاطر یکسری تأملات و اتفاقات متوقف شد و ما دوباره شروع کردیم. بعضی از دوستان نتوانستند کنار ما بمانند مجبور شدیم از دوستان دیگری دعوت به همکاری کنیم. برخی دوستان که از قبل به عنوان نفر دوم انتخاب شده بودند اما برخی کاراکترها هم که نفر دوم نداشتند، در همین زمان به تیم اضافه شدند و به لطف خدا برای هیچ کاراکتری سراغ نفر سوم نرفتم.

> انتخاب بازیگر برای یک نقش جزو اصلی‌ترین مقوله‌های یک نمایش است. چون باورم این است که این فرد آن شخصیت را بازآفرینی می‌کند. برای مثال هیچ کس نمی‌تواند نقش مالک را مثل داریوش ارجمند بازی کند یا آقای فتحی توانست عمروعاص را در زندگی معاصر ما معنی ببخشد و زنده کند

کار «آشیخ محمد» دیالوگ‌محور است و بازیگران فعالیت زیادی در صحنه ندارند. این موضوع به طراحی خود شما مربوط است؟

من همین جا از آقای میثم حبیبی تشکر می‌کنم. این بازیگر در زمان بسیار اندکی به گروه اضافه شد و خیلی خوب پیش آمد. حبیبی با وجود داشتن تکنیک کاملاً ارتباط حسی با آشیخ محمد برقرار کرد و کار را هم خوب پیش برد. درباره موضوع تحرک صحنه بخشی از کار به تکنیک و سلیقه کارگردانی برمی‌گردد. من دوست نداشتم مخاطب وقتی از سالن نمایش بیرون می‌آید، خود را مجاهد و در جایگاه شیخ محمد بداند. بیشتر دوست دارم مخاطب به این نتیجه برسد که عجب! این وجه از زندگی شیخ هم وجود داشت. سیاست و مقاومت فردی هم وجود داشته و مشروطه صرفاً صدای توپ و تفنگ نبود. سنگینی در اجرای نمایش جزو درخواست‌های من است و برای رسیدن به این سیستم چند صحنه را با اجازه نویسنده محترم حذف کردیم. با این سؤال شما به این نتیجه رسیدم که دوستان من به این موضوع واقف شده‌اند و اجرا در مسیر درستی پیش می‌رود.

در این نمایش بسیاری از شخصیت‌های مطرح گذشته این شهر مثل محمدعلی تربیت هم حضور دارند. چطور توانستید این شخصیت‌ها را در کنار هم به این خوبی پرداخت کنید که مخاطب را راضی کند؟

من در این نمایشنامه با شخصیت‌های بزرگ به مثابه دانه‌های تسبیح مواجه بودم که با نخی قوی به اسم شیخ‌محمد خیابانی آنها را کنار هم جمع کردم. من به توکل باور دارم و به شیخ گفتم ما را حمایت کن! برای نشان دادن و شناساندن شخصیت‌های مهم زمان بسیار کمی هم در اختیار داشتیم و این موضوع خود به سختی‌های کار می‌افزود.

کتاب

درباره کتاب «صدایی که هم‌اکنون می‌شنوید»

شیراز در میانه میدان

■ علی‌مدد زیدی

خاطره‌ها بو دارند، البته نه از آن بوها که یک‌سرش به دردسر ختم می‌شود و یک‌سر دیگرش به توطئه؛ از آن بوها که قادرند در وسط یک عصر غریب‌کش زمستانی، ظهر جمعه مرداد را به اضافه یک پاتیل قرمه‌سبزی زنده کنند. خاطرات هم بو دارند، هم طعم دارند و هم رنگ و اصلاً انسان بدون خاطراتش چیست؟ یک پاتیلِ خالی بدون قرمه!

کلام را به ورطه اطاله کشاندیم، غرض این بود که این بار با کتابی محضرتان هستیم که قرار است با همین فرایند که در بند اول عرض شد، مخاطبانش را به شیرازی در حوالی ۵۹ تا ۶۷ ببرد؛ «صدایی که هم‌اکنون می‌شنوید».

زهرا اکبری، نویسنده کتاب در مورد نحوه شکل‌گیری اثر می‌گوید: «این مجموعه حاصل جمع‌آوری خاطرات ۱۰۰ نفر از کسانی است که دوران کودکی خود را در زمان پرالتهاب جنگ ایران و عراق گذرانده و اینک پس از گذشت سال‌ها از آن اتفاق، خاطرات خود را بیان کرده‌اند. از میان ۱۰۰ خاطره جمع‌آوری‌شده، برای رعایت اختصار و زیاد نشدن حجم کتاب، ۴۰ خاطره منتخب، برگزیده شد و در کنار هم قرار گرفت تا بُرشی باشد از حوادث آن سال‌های پرحادثه.»

البته در ادامه در مورد میزان استناد خاطرات این نکته را اضافه می‌کند: «به دلیل گذشت سالیان متمادی، کودک‌بودن افراد مورد مصاحبه در زمان وقوع حوادث و مرور نشدن این خاطرات، کم‌وبیش در ذهن‌ها کمرنگ شده و بازآوری آنها کمی سخت بود... از آنجا که خاطرات از آن کودکان است، جهان و حوادث آن را از دریچه کودکی دیده‌اند و شاید برای‌شان آنقدر اهمیت نداشته که برای بزرگ‌ترها؛ سخنانی که در مورد زمان و مکان وقوع حوادث گفته‌اند، نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.»

پس اثر مجموعه خاطراتی است از متولدین بین سال‌های ۵۵ تا ۶۵ که در آن، این بار به جای آدم‌بزرگ‌ها، کودکان، جنگ را به صفحه روایت می‌کشانند. در ابتدای قسمت در تیتر، نام راوی درج شده و در پاورقی اول نیز بیوگرافی مختصری از سال تولد و شغل فعلی و در بعضی موارد انتساب‌شان به شهدا آمده است. درباره کم‌وکیف قلم گردآورنده هم اگر بعضی از غلط‌های تایپی را در نظر نگیریم، قلم روان پیش می‌رود و می‌کوشد با کلمات بسیار ساده و جملاتی کوتاه، هم مفهوم را سریع و راحت به مخاطب منتقل کند و هم میان اتمسفر کلام و فضای کودکی فاصله ایجاد نکند.

اما سبک و سیاق روایت هر راوی، به همان دلیلی که پیش‌تر عرض شد، یعنی کودک بودن راویان، متعددبودن‌شان و فاصله زمانی زیاد تا خود واقعه، روایت‌های افراد را طبیعتاً به فقدان توالی زمان و انسجام روایی مبتلا کرده است اما این به این معنا نیست که مخاطب در کتاب با مجموعه‌ای از قطعات پراکنده و ول از وقایعی در تاریخ مواجه می‌شود که نه ته دارد و نه سر، اتفاقاً بالعکس.

در اثر یک روح واحد جریان دارد. تصویر پایانی مخاطب از شیراز سال‌های ۵۹ تا ۶۷ با وجود تمام نکاتی که عرض شد، یک رنگ است چراکه ما همقدم با ۴۰ کودک، شیراز آن سال‌ها را تماشا می‌کنیم که زیر یک آسمان و در یک کوچه و محل نفس کشیده‌اند، در بعضی موارد فاصله خانه یک راوی با راوی بعدی تنها یک چهارراه یا چند خیابان است و همین پیوند ناخودآگاه روایان به همدیگر که شاید محصول تدبیر نویسنده یا تصادفی باشد، باعث شده است این روایت‌های منقطع، یکدیگر را کامل و تصویر نسبتاً شفافی را ترسیم کنند.

اثرات جنگ سوغات‌های فراوانی برای مردم شیراز داشت. ترس، هیجان، شیطنت‌های دوران بمباران، تعطیلی مدارس و تغییرات معماری شهر نمونه‌هایی از این تحفه‌ها بودند که ردپای‌شان در اکثر روایت‌های کتاب دیده می‌شود. موج جنگ حتی گریبانگیر بازی بچه‌ها هم شد و پای فشنگ، مرمی و خرج را به بساط شیطنت‌های کودکی‌شان باز کرد، البته در بعضی موارد کار به جای باریک هم کشیده می‌شد و حرف و سخن از مهمات سنگین‌تر نیز به میان می‌آمد: «با دایی‌ام رابطه خیلی خوبی داشتم. از جبهه که می‌آمد، برایم خرج می‌آورد. آنها را که آتش می‌زدم، روشن می‌شد و صدا می‌داد... منتظر بودم برایم چتر منور بیاورد، اما یک بار یک بمب خوشه‌ای آورد. حالا چطور رد کرده بود، نمی‌دانم. گذاشته بود داخل کمدش و ما هر وقت می‌رفتیم خانه‌شان با آن بازی می‌کردیم. یک چیز ۴۰-۳۰ سانتیمتری بود و عدد و رقم‌هایی هم رویش داشت.»

«صدایی که هم‌اکنون می‌شنوید» برای روایت کردن شهری که شاید به طور مستقیم با خط مقدم درگیر نبوده است، زیرکانه، سراغ راویانی رفته که در نبض زیست یک جامعه قرار دارند و با همان قدوقواره کوچک‌شان (البته نه در زمان مصاحبه!) توانسته‌اند سطوحی از در میانه میدان بودن یک شهر شاید به ظاهر دور از جنگ را به تصویر بکشند که بزرگ‌ترها قادر به آن نیستند.